

موضوع: مقایسه آراء غزالی و ابن رشد پیرامون فلسفه و نسبت آن با دین

استاد راهنما: سرکار خانم دکتر صادق زاده

دانشجویان: زینب ثبوت، نرگس شهاقت پور، حمیده مخملیان

کد و رشته: ۸۵ فلسفه و کلام اسلامی

چکیده پایان نامه:

نسبت بین دین و فلسفه پس از ورود فلسفه یونان به جهان اسلام مورد توجه فیلسوفان و متکلمان بوده است. در قرن چهارم متکلمی به نام غزالی با نگارش کتاب تهافت الفلاسفه به شدت به مخالفت با فلاسفه پرداخت و در این کتاب به اعتقاد خود به بیان تناقض گویی های فلسفه فارابی و ابن سینا پرداخت. ابن رشد نیز در دفاع از فلسفه، کتاب تهافت التهافت را تألیف نمود. غزالی فلاسفه را در سه مسئله که در این کتاب بیان کرده است تکفیر می کند: اعتقاد فلاسفه به قدم عالم و اینکه همه جواهر قدیم هستند، (مساله اول)، اعتقاد آنان به اینکه خداوند به جزئیات حادثه علم ندارد (مساله سیزدهم) و انکار بعث اجساد و حشر (مساله بیستم). بحث درباره رابطه میان فلسفه و دین همچنان در بین فلاسفه و متکلمان مطرح است. به همین دلیل ما بر خود لازم دیدیم که آثار غزالی و ابن رشد را به عنوان مهم ترین کسانی که به این بحث پرداخته اند، مورد بررسی قرار دهیم. در بخش اول تحقیق به بررسی عقل و فلسفه از نظر غزالی و ابن رشد پرداختیم و پس از روشن شدن تصور ما از نظرات آنها در مورد این مفاهیم، در بخش دوم موضوع دین را مطرح و به مسائل پیرامون آن (مانند حقیقت دین، ملاک دین داری، مراتب دین فهمی، شیوه های آموزش دین، جایگاه علم کلام در آموزش دین) از منظر این دو اندیشمند پرداختیم. در بخش سوم، رابطه دین و فلسفه را از نظر غزالی و ابن رشد بررسی کردیم. در این بخش ابتدا انحاء روابط بین دین و فلسفه را بیان میکنیم: که می توان سه نوع رابطه را بین دین و فلسفه تعریف نمود. ۱- رابطه مکملیت ۲- رابطه تعارض آمیز بین دین و فلسفه ۳- اینکه دین و فلسفه هیچ ارتباطی

به هم ندارند. سپس به بررسی مسائل بیست گانه تهافت الفلاسفه و دفاعیه ابن رشد پرداخته ایم. در بخش اول بنا بر آنچه در تفکر غزالی بیان شده است، بحث عقل و قلمروی آن دارای اهمیت زیادی می‌باشد، وی با اینکه به توانایی عقل در شناخت معتقد است ولی با این وجود، قائل به استقلال عقل در درک تمامی مسائل نمی‌باشد، ابن رشد نیز مانند غزالی معتقد است که عقل در درک تمامی مسائل مستقل نمی‌باشد و در بسیاری موارد محتاج رجوع به شرع است، بنابراین روشن می‌شود که بین غزالی و ابن رشد در این مسئله که عقل به تمامی مطالب نمی‌رسد و نیازمند به دین و وحی است توافق وجود دارد. نظر غزالی راجع به فلسفه این است که او میان عقل و نوع فلسفی عقل تفاوت قائل است و بر تفاوت میان این دو تأکید می‌کند. او نفی فلسفه و رد اقوال فلاسفه را به معنای نفی عقل و احکام عقلی نمی‌داند اما ابن رشد قائل است که نه تنها شرع ما را از پرداختن به فلسفه و تعقل نهی نکرده است، بلکه ما را به آن تشویق نیز امر کرده است، زیرا شرع انسانها را به در نظر گرفتن عقلانی موجودات و تفکر در موجودات فرا خوانده است و آیات بسیاری در این زمینه وجود دارد که او به ذکر برخی از آنها برای تأیید سخن خود اکتفا می‌کند. بنابراین از نظر او، فلسفه و منطق شرعاً یا واجب است و یا مستحب است. در بخش دوم غزالی حقیقت دین را ایمان و تصدیق جازم می‌داند. و ملاک دین داری از نظر او عمل صحیح و مطابق شرع است. او در دین داری به عمل بیش از علم تأکید دارد. مردم را دارای سطوح مختلف در فهم دین می‌داند و بر این باور است که در آموزش دین باید به این تفاوت سطوح توجه شود. او در میان نظراتش بیش از همه به عوام تأکید می‌کند و معتقد است که برای دین داری عوام و آموزش دین به آن‌ها باید به روش‌های سهل بسنده کرد. از نظر غزالی علم کلام جایگاه اصلی در آموزش دین ندارد زیرا باعث تشویش ایمان اولیه عوام می‌شود بلکه استدلال‌های علم کلام تنها در مواردی در مقابله با معاندان به کار می‌آید ابن رشد نیز مردم را دارای مراتب می‌داند و معتقد است باید در آموزش دین به این تفاوت مراتب توجه کرد. به نظر می‌رسد در این زمینه توافقی زیاد بین آراء غزالی و ابن رشد وجود دارد زیرا هر دو معتقدند که مردم دارای سطوح مختلف فهم هستند و نمی‌توان یک نحو آموزش دین را برای همه توصیه کرد. در بخش سوم رابطه دین و فلسفه را از نظر غزالی و ابن رشد بررسی کردیم. آنچه غزالی به آن معتقد است این است که یک فرد متشرع نباید نظر فلسفی در دین داشته باشد چون این امر مخل دین است و فلاسفه نیز تکفیر می‌شوند. و آنچه

که ابن رشد به آن معتقد است این است که شرع نظر فلسفی در دین را واجب کرده است و یک پیامبر قطعا فیلسوف نیز می باشد و برخی از اصول شرعی حتما مرتبط و برگرفته از اصول عقلی نیز هستند. می توان به این نتیجه رسید که ابن رشد فیلسوفی مسلمان و در ایمانش استوار بوده و در اندیشه خود، تناقضی میان باور به آموزش های دین و آموزش های عقل و فلسفه نمی یافته، چنان که عقل ستایی وی نیز تضادی با ایمان گرایی او نداشته است. در نهایت می توان گفت ابن رشد و غزالی ، هر دو به جدا انگاری دین و فلسفه معتقدند . غزالی این جدایی را در تعارض دین و فلسفه می داند و ابن رشد که حوزه این دو را از هم جدا می بیند ، معتقد است در عین حال دین و فلسفه رابطه تعامل آمیزی با یکدیگر دارند.